

مقالات و بررسیها، دفتر ۷۶ (۱) علوم قرآن، پاییز و زمستان ۸۳، ص ۸۱-۱۰۲

مبانی تفسیر نگاری طبری

سیمیندخت شاکری^۱

چکیده

تفسیر طبری از تفاسیر مهم قرآن است و ابوجعفر محمد بن جریر طبری از مفسران بزرگ مسلمان به شمار می‌رود. طبری گویند که از مبانی تفسیری خود به سراحت سخن نگفته، اما روشن است که با تأمل در زوایای تفسیر وی و چگونگی تعامل او با آیات و آراء مفسران، می‌توان تا حدودی به مبانی وی دست یافت. این مقاله در پی آن است که به گونه‌ی یاد شده به مبانی تفسیری طبری دست یابد. از این روی، در ضمن بحث، از ظاهر آیات، سیاق، حکم عقل، روایت معتبر، اجماع اهل تأویل و یا رأی اکثریت آنها، شیوه‌ی بیانی معمول عرب، اصالت تعمیم، فرهنگ روزگار نزول، قیاس، به عنوان مبانی طبری در جامع البیان یاد شده است.

کلید واژه‌ها طبری، تفسیر، مبانی، جرح و تعدیل، روایات متعارض، ترجیح.

طرح مسأله

تفسیر طبری با عنوان جامع البیان عن تأویل آی القرآن یکی از مهمترین و تأثیرگذارترین تفاسیر جهان اسلام است. این تفسیر اثر قرآن‌شناس و تاریخ‌نگار مشهور قرن سوم هجری، ابوجعفر محمد بن جریر طبری است. طبری با جدیت بسیار، همت بلند و نبوغ سرشار، آنچنان در رشد و ارتقاء منش علمی و عملی خویش کوشید که به جامعیتی کم‌نظیر در مقام علم و عمل دست یافت و با تألیف آثاری ارجمند در زمره‌ی دانشوران

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

بزرگ علم و فرهنگ اسلام درآمد.

طبری را به حق «رأس المفسرین» نامیدند و حقاً عنوان «ام التفاسیر» به تفسیر وی
عنوانی گزافه‌گویانه نیست. شرح حال نگاران و کتابشناسان آن را با عنوان «اجل التفاسیر
واعظمها» ستوده‌اند. ابو حامد اسفراینی - از دانشمندان و فقیهان سرشناس مسلمان - در
وصف طبری می‌گوید: «اگر کسی برای دست یافتن به تفسیر طبری تا چین سفر کند کار
بزرگی نکرده است» (خطیب بغدادی، ۱۶۳/۲).

ابن خُزیمه (د ۳۱۱) فقیه و محدث شافعی درباره اهمیت و ارزش تفسیر طبری چنین
می‌نویسد: «تفسیر را از آغاز تا انجام به دقت نگریستم او باید بگویم که | بر روی زمین
هیچ کس را | در تفسیر | دانانتر و آگاهتر از طبری نمی‌شناسم و تحقیقاً پیروان احمد بن
حنبل بر او ستم کردند» (خطیب بغدادی، ۱۶۳/۲؛ یاقوت حموی، ۱۸/۴۲؛ ابن عماد،
۲۶۰/۲).

اکنون و پیشتر از هر چیز بر این واقع صادق در تفسیر طبری تأکید کنیم که یکی از
آفات تفسیر نقلی، وجود روایات اسرائیلی است، از آنجا که بعد روایی نیز گسترده‌ترین
ابعاد تفسیر طبری است؛ نقش اساطیر و افسانه‌های باستانی و اسرائیلیات را در آن
نمی‌توان نادیده انگاشت؛ بلکه می‌توان گفت: از مهمترین وجوه قابل ایراد تفسیر طبری،
اشتمال آن بر اسرائیلیات و اندیشه‌های مسیحی و زرتشتی است که مسلمانان در
موضوعات داستانهای پیامبران، رویدادهای تاریخی، آفرینش جهان، ملاحم و نظیر آنها
از اهل کتاب روایت کرده‌اند.

این روایات از روایانی چون کعب الأخبار، وهب بن منبه، ابن عباس، ابوهریره، محمد
بن قیس، محمد بن اسحاق، سُدی، مجاهد و دیگران روایت شده است (به عنوان نمونه
به ترتیب نک: طبری، ۹/۶۴۸، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۰، ۳۳۸، ۴۵۸، ۴۶۱، جزء ۱)؛
(ربیع، ۴۵۴۸).

افزون بر آنچه آمد در تفسیر طبری کمابیش نقلهای مجعول و گزارشها و روایاتی که به
لحاظ سند و متن پذیرفتنی نیست، راه یافته است؛ به عنوان نمونه می‌توان از احادیث
آغاز وحی یاد کرد (نقد آنها را نک: محمدعلی مهدوی راد، ۲۵۴-۲۶۰؛ دوانی، ۱۵۸).

شیوه تدوین

طبری تفسیرش را جامع‌البیان عن تأویل آی القرآن نام نهاده و بدون استثناء در آغاز تفسیر هر بخشی از آیات، عنوان «القول فی تأویل قوله تعالی» را به کار برده است. در جامع البیان بودن این تفسیر تردیدی نیست، زیرا مشتمل است بر مباحث قرآنی، لغوی، نحوی، تاریخی، فقهی، روایی و...، به انضمام توجیهاات مختلف و معارف متنوع و ترجیح اقوال بر یکدیگر. اما نکته قابل توجه این است که «تأویل» از دیدگاه طبری با آنچه در عرف عارفان، متکلمان و حتی مفسران سده‌های بعد از تأویل مراد شده است، تفاوتی بنیادی دارد. طبری از واژه «تأویل» همان «تفسیر» را مراد کرده است و نه باطن و برداشت‌های عارفانه و رمزی. چنانکه او در مقدمه می‌گوید: شایسته‌ترین مفسران به درک حقیقت در تأویل قرآن - بندگان را به علم تأویل آن راه است - کسی است که حجتش در آنچه «تأویل» یا «تفسیر» کند واضحتر است (۱/۶۳، جزء ۱).

طبری پس از نگارش مقدمه‌ای فراگیر درباره مسائل مرتبط با قرآن، تفسیر را با روشی خاص آغاز می‌کند و با هماهنگی مطلوبی در این روش، تفسیر را تا واپسین سوره ادامه می‌دهد. وی ابتدا آیه یا آیاتی از قرآن را برمی‌گزیند و با عنوان «القول فی تأویل قوله تعالی» به تفسیر آن می‌پردازد و می‌کوشد دیدگاه خودش را در تبیین مراد الهی از آیات بیان کند در این مقطع سخن خود را غالباً با جمله «یقول تعالی ذکره» (همو، ۱۱۹/۶، ۱۶، ۳۳۰، جزء ۹) و «۲۸/۶، ۳۱، جزء ۱۰») و گاه تعابیری از قبیل «یقول جل ثناؤه» (۲/۳۳، جزء ۲) و «۲۸۸/۷، جزء ۱۲»، «یعنی بذلک جل ثناؤه» (۲/۴۷۰، ۴۷۱، جزء ۲)، «یعنی جل ثناؤه بقوله» (۱/۲۴۲، ۶۰۴، ۶۲۶، جزء ۱)، «یعنی تعالی ذکره بقوله» (۲/۴۸۱، ۵۱۴، جزء ۲)؛ «۲۲۱/۷، جزء ۱۲». «معنی ذلک (۲/۴۷۱، جزء ۲)، «قال ابو جعفر» (۱/۳۵۹، ۵۵۸، جزء ۱؛ ۳۲/۲، ۴۷۱، جزء ۲)، «ذکر هم بذلک جل ذکره» (۱/۴۱۳، جزء ۱؛ ۱۵۷/۲، جزء ۲) «تأویل ذلک» (۱/۴۱۳، جزء ۱؛ ۱۵۷/۲، جزء ۲)، «یعنی بقوله» (۱/۴۳۰، ۴۳۷، جزء ۱)، «تأویل قوله» (۱/۴۳۷، جزء ۱)، «یرید جل ثناؤه بقوله» (۶/۴۶، جزء ۱) و «یعنی جل ذکره» (۲/۴۱۳، جزء ۲) شروع می‌کند.

سپس به بحث در تبیین مفهوم و مدلول آیه می‌پردازد و در این راستا به طرح مباحث مربوط به لغت، نحو و قرائات، شأن نزول آیه یا آیات، مسائل فقهی و جز آنها اهتمام

می‌ورزد. آنگاه در هریک از این مباحث و به هنگام نیاز، شواهد شعری از شعرای عرب جاهلی و اسلامی را می‌آورد. طبری این مقطع را در تفسیر گاه به اختصار برگزار می‌کند و دیگرگاه به صرف طرح اختلاف نظر اهل تأویل، اختلاف رأی قراء و نحویون و یا بحث لغوی اکتفا می‌کند و گاهی نیز به تحلیل آراء روی می‌آورد و سخن استوار در دیدگاه خود را گزارش می‌کند.

پس از این مرحله با نقل و ضبط اقوال صحابه و تابعین، تفسیر را پی می‌گیرد. در این مرحله با ذکر عباراتی از قبیل: «وینحوالذی قلنا قال اهل التأویل» (همو، ۲۷۵/۱، جزء ۱) و «بمثل ماقلنا فی ذلک قال علماء اهل التأویل» (همو، ۲۲۱/۱، جزء ۱) و «بما قلنا من القول فی ذلک قال اهل التأویل» (همو، ۲۱۴/۱، جزء ۱) و «نذكر الروایه بتصحيح ماقلنا فیہ» (همو، ۵۸۵/۱، جزء ۱)، انبوهی از اخبار و روایات متفاوت از نظر قوت و وثاقت با ذکر سلسله سند از طبقات اول و دوم مفسران بدین‌گونه ارائه می‌کند:

از ابن عباس پنج طریق، از سعید بن جبیر دو طریق، از مجاهد بن جبرمکی سه طریق یا بیشتر در برخی موارد، از عکرمه سه طریق، از ضحاک بن مزاحم دو طریق، از عبدالله بن مسعود یک طریق، از قتاده بن دعامه سه طریق، و از حسن بصری سه طریق. همچنین از تفسیر عبدالرحمن بن زید بن اسلم و تفسیر ابن جریج و تفسیر مقاتل بن حیان و از تفاسیری دیگر نام برده و از کتاب محمد بن سائب کلبی و مقاتل بن سلیمان و محمد بن عمر واقدی که از نظر وی غیر قابل اعتماد بوده‌اند، جز در مقولات مربوط به تاریخ و سیرتها و اخبار عرب روایتی نقل نکرده است (یاقوت حموی، ۶۴/۱۸، ۶۵).

آنگاه اگر در تفسیر آیات، اختلاف نظری میان مفسران یا قراء وجود داشته باشد روایات مربوط به هر آیه را با هماهنگی خاص مفهومی دسته‌بندی و ذکر می‌کند و هر مجموعه روایات متحد‌المعنی را از مجموعه دیگر با عنوان «ذکر من قال ذلک» تفکیک می‌کند و بر مثال ناقدی زبردست به جرح و تعدیل روایات متناقض و نقد و بررسی آراء مختلف می‌پردازد، آنگاه یا قول مرجح را برمی‌گزیند یا با اقامه دلیل بر طرد و ردّ اقوال مختلف، نظر خویش را با قاطعیت اعلام می‌دارد و یا به جهت اتحاد معنوی اقوال و روایات و مطابقت آنها با رأی وی، بدون هیچ اظهارنظری بحث را پایان می‌برد و در مقام توجیه و ترجیح و استنباط تعابیری را از قبیل: «اولی الاقوال عندی بالصواب فی ذلک»

(همو، ۲۶۴/۱، جزء ۱) و «اولی هذین القولین بالصواب» (همو، ۲۶۰/۲، جزء ۲) و «اولی هذه التاویلات بالآیة» (همو، ۱۶۰/۱، جزء ۱) و «اولی التاویلات عندی» (همو، ۱۵۷/۱، جزء ۱) به کار می‌برد. این شیوه در خصوص مسائلی از قبیل نسخ و اسباب نزول و جز آنها نیز به کار رفته است.

اکنون پس از این نگاه گذرا به شیوه تدوین طبری در تفسیر، به تفصیل پیرامون مبانی وی در تبیین آیات می‌پردازیم. لازم به ذکر است که منظور از «مبانی تفسیر نگاری طبری» معیارها و مستندات است که طبری در نقد و بررسی اقوال مختلف و جرح و تعدیل روایات متعارض و همچنین بیان رأی خود در تفسیر آیات از آنها بهره می‌گیرد.

۱- تمسک به ظاهر آیات

تمسک به ظاهر آیات در نقد و داوری و جرح و تعدیل میان روایات متعارض، یکی از مستندات طبری است. او در برخی از موارد اقوال علما را به دلیل مخالفت با ظاهر آیه، مردود می‌داند و گاهی نیز از معیار هماهنگی با ظاهر آیه برای گزینش تفسیری مناسب بهره می‌گیرد.

اکنون مواردی را که طبری با استناد به ظاهر آیات به نقد دیدگاههای معارض پرداخته است می‌آوریم:

۱-۱- فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ماتشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله... (آل عمران/۷) | اما کسانی که در دلهایشان انحراف است، برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند. |

طبری آراء و اقوال مختلفی را در تعیین مصادیق فاما الذین فی قلوبهم، یاد می‌کند. آنگاه پس از نقد و بررسی آنها با استناد به ظاهر آیه چنین می‌گوید: «آنچه ظاهر آیه بر آن دلالت دارد این است که آیه در مورد قومی نازل شده که با رسول خدا (ص) - درباره حضرت عیسی و مدت عمر وی و عمر امتش - مجادله می‌کردند» (همو، ۲۴۵/۳، جزء ۳).

۲-۱- وعلم آدم الاسماء کلها... (بقره/۳۱) | او [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت |

طبری پس از گزارش آراء گوناگون آورده است: ظاهر آیه بر صحت قول کسانی دلالت دارد که می‌گویند مراد از «اسماء»، نام فرزندان آدم و نام فرشتگان است (همو، ۳۱۰/۱، جزء ۱).

دیگر نمونه‌ها

۲۱۳/۱، ۳۱۰، ۳۴۰، ۳۶۱، ۳۶۹، ۳۹۳، ۴۰۰، ۷۱۲ (جزء ۱) و ۷۹/۲، ۲۴۲، ۴۳۲، ۵۹۴ (جزء ۲) و ۱۶۶/۳، ۲۴۵ (جزء ۳) و ۳۵۱/۴ (جزء ۵) و ۶۶/۵، ۱۰۹ (جزء ۸) و ۱۶/۶، ۹۴، ۱۶۵ (جزء ۹) و ۹۹/۷ (جزء ۱۱) و ۲۷۱/۷ (جزء ۱۲) و ۳۳۳/۸ (جزء ۱۳) و ۱۳۲/۹، ۱۸۱ (جزء ۱۶) و ۴۷/۱۱، ۱۱۲ (جزء ۲۱) و ۱۹/۱۲، ۱۲۰ (جزء ۲۲) و ۱۳/۱۳، ۱۵۵ (جزء ۲۵) و ۱۸۸/۱۳، ۲۵۸ (جزء ۲۶) و ۲۱۸/۱۴، ۲۳۲ (جزء ۲۹) و ۷۱/۱۵ (جزء ۳۰).

۲- سیاق آیات و پیوستگی آنها

طبری در سراسر تفسیر خود برای فهم آیات، تعیین معنای بعضی الفاظ آیات و نیز در قبول ردّ روایات و... از سیاق آیه، آیه‌ها و جمله‌های قرآنی بهره‌گرفته و رازهای پنهانی آیات را هویدا ساخته است؛ به گونه‌ای که با تصفّح و جست و جوی اجمالی در مجلدات جامع‌البیان به این حقیقت دست می‌یابیم که سیاق آیات و دلالت آن، جایگاه ویژه‌ای در این تفسیر دارد. اکنون این عنوان را توضیح دهیم و آنگاه نقش آن را در تفسیر طبری بکاویم.^۱

لغت‌شناسان برای سیاق، معانی متعددی مانند: راندن، مهر و کابین، اسلوب، روش، طریقه، قواعد نوشتن حساب و تتابع ذکر کرده و «سیاق کلام» را به اسلوب سخن و طرز جمله‌بندی معنا کرده‌اند (دهخدا، معین، ذیل ماده سیاق).

علمای فقه و اصول و تفسیر نیز فراوان از سیاق یاد کرده و آن را مورد استفاده قرار داده‌اند، ولی تعریف دقیقی ارائه ننموده‌اند (اصفهانی، ۵۰/۴؛ واعظ حسینی، ۲/۲۵۹). در این میان تنها محمد باقر صدر در صدد تعریف برآمده (رجبی، ۱۱۹؛ صدر، ۱/۱۰۳)

۱. این موضوع را در مقاله‌ای دراز دامن بررسی کرده‌ام و آنچه اینجا آورده‌ام نمونه‌های اندک آن است، نکند: شاکری، «سیاق در تفسیر طبری».

و در باب معنای اصطلاحی سیاق نوشته است: «سیاق عبارت است از نشانه‌هایی که معنای لفظ مورد نظر را کشف کنند، خواه این نشانه‌ها، نشانه‌های لفظی باشند مانند کلماتی که با لفظ مورد نظر، کلام واحدی را با اجزاء بهم پیوسته و مرتبط با یکدیگر تشکیل می‌دهند و خواه این نشانه‌ها قراین حالیه‌ای باشند که کلام را در برگرفته و بر معنای خاصی دلالت دارند» (زجبی، ۱۳۰).

انواع سیاق در تفسیر طبری

الف - سیاق کلمات. مقصود از سیاق کلمات، خصوصیتی است که از تتابع کلمات در ضمن یک جمله پدید می‌آید. قرینه بودن این نوع سیاق و تأثیر آن در تعیین و تحدید معنای واژه‌ها از قوی‌ترین قراین سیاقی است.

این نوع سیاق در مبنای بسیاری از کلمات قرآن، اثر گذارده و به آن ظهور خاصی بخشیده است، به عنوان نمونه می‌توان به مورد زیر اشاره کرد:

در آیه مالك يوم الدين (فاتحه/۴) کلمه دین در اثر سیاقی که از اضافه «مالك» به «یوم» و «یوم» به «دین» برای آن به وجود آمده در معنای «جزا» ظهور پیدا کرده است و حال آنکه اگر به تنهایی ذکر شود، ظهوری در این معنا ندارد (همو، ۱۲۵).

طبری از سیاق کلمات در تعیین معنای بعضی الفاظ آیات استفاده کرده است. از جمله تمسک بدین معیار، سخن وی در موارد زیر است:

۱- وقالوا اتخذ الله ولداً سبحانه بل له مافی السموات والارض کل له قانتون (بقره/۱۱۶) او گفتند خداوند فرزندی برای خود اختیار کرده است، او منزه است. بلکه هر چه در آسمانها و زمین است، از آن اوست، او همه فرمانپذیر اویند.

طبری در تفسیر آیه یاد شده نوشته است: قنوت در کلام عرب دارای این معانی است: طاعت، قیام و امساک از کلام. آنگاه آورده است که بهترین معنای قنوت در این آیه، اطاعت و اقرار به بندگی در مقابل خداوند است (۱/۱۳۹، جزء ۱). بدین سان، روشن است طبری تنها به ذکر معانی متعدد برای یک واژه اکتفا نمی‌کند بلکه سعی او بر این است تا معنای خاص یک کلمه را در سیاق معین مشخص نماید.

۲- اهدنا الصراط المستقیم (فاتحه/۶). و نیز ذیل آیه مذکور می‌گوید: معنای «اهدنا»

در این جایگاه (سیاق) به عقیده ما این است که ما را بر ثبات و پایداری در راه راست موفق گردان. نص عبارت طبری چنین است: «قال ابو جعفر و معنى قوله: اهدنا الصراط المستقیم فی هذا الموضوع عندنا: وَقَفْنَا لِلثَّبَاتِ عَلَيْهِ» (۱/۱۰۷، جزء ۱)

ب - سیاق جمله‌ها. منظور از سیاق جمله‌ها، آن است که یک جمله از قرآن کریم، قرینه‌ای برای جمله دیگر در همان آیه قرار گیرد و در تعیین مقصود از جمله دیگر مؤثر واقع شود. طبری در زمره مفسرانی است که در تفسیر آیات از این نوع سیاق کمک گرفته است. از جمله تمسک به معیار سیاق جمله‌ها، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- واتوا النساء صدقاتهنّ نحلة فان طبن لكم عن شيء منه نفساً فكلوه هنيئاً مریئاً (نساء/ ۴) او مهر زنان را به عنوان هدیه‌ای از روی طیب خاطر به آنان بدهید و اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند، آن را حلال و گوارا بخورید. طبری در تفسیر این آیه نوشته است: اهل تأویل در مخاطبان آیه اختلاف کرده‌اند. برخی بر این باورند که مراد از ضمیر «کم» در «فان طبن لكم» اولیاء زنان است و برخی دیگر می‌گویند: مراد، همسران آنان است. سپس او با استفاده از معیار سیاق جمله‌ها آورده است که بهترین تأویلات، عبارت از سخن کسی است که می‌گوید: مقصود آیه، همسران زنان است زیرا خطاب در ابتدای آیه متوجه زنان است؛ و جمله «فان طبن لكم» به آن متصل بوده و در یک سیاق است (۳/۳۲۳، جزء ۴).

۲- إرجعوا إلی ابیکم فقولوا یا ابانا ان ابناک سرق و ماشهدنا الا بما علمنا و ما کنا للغیب حافظین (یوسف/ ۸۱) پیش پدرتان بازگردید و بگویید: ای پدر، پسر ت دزدی کرده، و ما جز آنچه می‌دانیم گواهی نمی‌دهیم و ما نگهبان غیب نبودیم. ذیل این آیه آمده است: نزدیکترین سخن به درستی در تفسیر جمله «وما شهدنا الا بما علمنا» سخن کسی است که می‌گوید: ما شهادت نمی‌دهیم که پسر ت دزدی کرده، مگر به علم خود که پیمان را در ظرف او دیدیم، به دلیل اینکه این جمله، بعد از جمله «ان ابناک سرق» قرار دارد (۸/۴۹، جزء ۱۳).

ج - سیاق آیات. درباره قرآن کریم «سیاق»، صرف نظر از تعدادی کلمات و جمله‌ها، گاهی از پی هم آمدن آیات به دست می‌آید که سیاق آیات نامیده می‌شود. سیاق آیاتی که کمتر از یک جمله‌اند و همراه با کلمات پیشین و پسین، یک جمله را تشکیل می‌دهند، در

حکم سیاق کلمه‌ها است؛ اما آن دسته از آیات که یک جمله و یا بیش از یک جمله‌اند (و اکثر آیات این چنین است)، سیاق آنها در حکم سیاق جمله‌ها است و اصل قرینه بودن آنها پذیرفته شده و غیر قابل تردید است، ولی شایان ذکر است که تحقق سیاق آیات و جمله‌ها منوط به دو شرط اساسی یعنی ارتباط صدوری و ارتباط موضوعی آیات است. در موارد بسیاری، ارتباط صدوری یا پیوستگی در نزول و ارتباط موضوعی آیات قرآن آشکار است و در مواردی نیز با اندکی تأمل در مفاد آیات آشکار می‌گردد و اما در مواردی که با تأمل در آیات به تنهایی نمی‌توان به ارتباط و عدم ارتباط صدوری و موضوعی آیات پی برد و باید به معیارهای دیگری توجه کرد از جمله: نوع بیان آیات و جمله‌ها، آهنگ و مقام کلام، روایات مربوط به آیات (همو، ۱۲۸-۱۳۸) به موارد و نمونه‌هایی از استناد به سیاق آیات در تفسیر طبری اشاره می‌شود.

۱- ولا یحسبن الذین ینخلون بما اتیمهم الله من فضله هو خیراً لهم بل هوشرلهم... (آل عمران/۱۸۰). ا کسانی که به آنچه خدا از فضل خود به آنان عطا کرده بخل می‌ورزند، هرگز تصور نکنند که آن (بخل) برای آنان خوب است، بلکه برایشان بد است. | طبری ذیل این آیه بعد از ذکر آراء و نظرات مختلف در مورد معنی و مراد از کلمه «بخیل» می‌نویسد: بهترین تأویل این است: مراد از بخیل کسی است که از پرداختن زکات دریغ می‌ورزد، زیرا در تفسیر آیه، اخبار فراوانی بدین مضمون رسیده است. و نیز سیاق آیات و اتصال آیه بعدی: لقد سمع الله قول الذین قالوا انّ الله فقیر (آل عمران/۱۸۱)؛ آیه مذکور، مؤید این معناست (طبری، ۲۵۳/۳، جزء ۴).

۲- فاوحی الی عبده ما اوحی (نجم/۱۰). | آنگاه به بنده‌اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود. | طبری ذیل این آیه، پس از پایان اختلاف رأی مفسران در معنی و مراد آیه، به ترجیح قول کسانی پرداخته که می‌گویند تفسیر آیه این است: جبرئیل، آنچه را که پروردگارش به او وحی کرد، بر رسول خدا(ص) وحی کرده است، و در این مورد نیز از ارتباط بین آغاز و انجام آیات بهره می‌گیرد و می‌نویسد: در ابتدای سوره سخن از رسول خدا(ص) و جبرئیل به میان آمده است و آیه فاوحی الی عبده ما اوحی در سیاق آن است و دلیلی بر روی گردان ساختن خبر از آن دو وجود ندارد (۱۸۷/۴، جزء ۲۹)، برای دیگر نمونه‌ها نک: ۴۳۱/۲ (جزء ۲)، ۱۸۶/۳، ۲۲۸، ۴۴۵ (جزء ۳)، ۲۰۹/۳، ۲۵۱

۳۸۵ (جزء ۴)، ۶۷/۴، ۱۹۳، ۲۰۶ (جزء ۶)، ۱۸/۶ (جزء ۱۰)، ۹۳/۷ (جزء ۱۱)،
 ۱۷۴، ۹۶/۷ (جزء ۱۲)، ۴۹/۸، ۱۱۱، ۱۱۷ (جزء ۱۳)، ۱۵۱/۸ (جزء ۱۴)، ۲۶۵/۱۰،
 (جزء ۱۷)، ۱۸۱/۱۰ (جزء ۱۸)، ۵۱/۱۲، ۱۴۴ (جزء ۲۲)، ۹۷/۱۳ (جزء ۲۵)،
 ۱۸۷، ۶۱/۱۴ (جزء ۲۹).

۳- استناد به حکم عقل

یکی دیگر از معیارهای طبری در نقد و داوری بین اقوال مختلف، حکم عقل است. با آنکه تفسیر طبری بعد از خود قرآن، به روایات منقول از پیامبر (ص) تکیه می‌کند، اما هر گاه آیه‌ای فاقد دلیل قرآنی و روایت تفسیری باشد، یا روایات با هم متعارض به نظر برسند، او از حکم عقل و ملاکهای عقلی برای فهم آیه یا ترجیح یکی از احادیث بر دیگر احادیث بهره می‌گیرد.

یادآوری کنم در منابعی از این دست، عقل عبارت است از نیرویی که در هر انسانی به ودیعت نهاده شده و مجموعه اصول کلی هستی‌شناختی، ارزش‌شناختی و استلزامات بی‌واسطه آنها را که بدیهی یا نزدیک به بدیهیند در اختیار انسان قرار می‌دهد. (رجبی، ۳۱۱) و به دیگر سخن، حکم عقل عبارت است از آنچه که تمام عاقلان و خردمندان چون از تمام انگیزه‌ها، وابستگی‌ها، پیوستگی‌ها، و لوازم آنها پیراسته می‌شوند بدان حکم می‌کنند، مانند حکم به «حسن عدل و قبح ظلم»، «نیازمندی هر پدیده‌ای به علت» و... (سبحانی، ۶۱).

۳-۱- و والد و ما ولد (بلد/۳) [سوگند به پدری [چنان] و آن کسی را که به وجود آورد]. طبری ذیل این آیه یادآور می‌شود: اهل تأویل در مراد از «والد و ماولد» اختلاف کرده‌اند، برخی گفته‌اند: مراد از آن، هر پدر و فرزندی است و برخی دیگر برآنند که مراد از آن، آدم (ع) و فرزندان وی است و گروهی هم آن را به ابراهیم و فرزندش تفسیر کرده‌اند. سپس طبری به نقد این اقوال می‌پردازد و می‌نویسد: مراد از «والد و ماولد» تمام پدران و فرزندان می‌باشد، زیرا خداوند این قسم را به طور عام یاد کرده است و بر ما روا نیست که در آن، قائل به تخصیص شویم مگر آنکه حجت قطعی از خبر و یا عقل در اختیار داشته باشیم (طبری، ۱۵/۲۴۶، جزء ۳).

۲-۳- کما انزلنا علی المقتسمین (حجر/ ۹۰): ا همانگونه که اعداب را| بر تقسیم کنندگان نازل کردیم| طبری ذیل این آیه اختلاف آراء مفسران را در معنی و مراد از مقتسمین گزارش می کند: گروهی می گویند: مراد از آن یهودیان و مسیحیانند که قرآن را بخش بخش کرده اند و به معنایی از آن ایمان آورده و به نص دیگر کافر شدند.

گروهی دیگر برآنند که مراد از «مقتسمین» اهل کتابند، اما وجه تسمیه آنان به مقتسمین از این باب است که قرآن را به استهزاء می گرفتند، چنانکه برخی از آنان به مسخره می گفتند: این سوره از آن من است و برخی دیگر می گفتند آن سوره از آن من است. او بدینگونه آن را تقسیم می کردند. | جمعی نیز مراد از «مقتسمین» را در این آیه، طایفه ای از قریش می دانند و دسته ای دیگر بر این باورند که مراد از آن، طایفه ای از قوم حضرت صالحند که بر تبعیت صالح و قومش سوگند یاد کرده اند. و سرانجام عده ای هم گفته اند: «مقتسمین» قومی بودند که راه ورود به مکه را در موسم حج قسمت قسمت کردند و هر چند نفر، سر راهی را می گرفتند تا مردم را از رفتن به نزد رسول خدا(ص) بازدارند.

آنگاه طبری در پایان آراء مختلف در این باره می گوید: تمام این اقوال در تفسیر آیه روا و محتمل است؛ زیرا نه در قرآن، دلیلی بر ترجیح یکی از این آراء داریم و نه حجت عقلی معتبر و یا دلیل نقلی (خبر قاطع) بر ترجیح یکی از آنها وجود دارد تا بگوییم کدام قول حق است (همو، ۱۸۵/۸، جزء ۱۶)، برای دیگر نمونه ها نک: ۲۳/۵، ۱۲۱ (جزء ۷)، ۱۶۴/۵ (جزء ۸)، ۴۵/۶، ۲۳۷ (جزء ۱۰)، ۵۷/۷ (جزء ۱۱)، ۸۵/۸، ۹۳، ۲۱۶، ۲۵۶ (جزء ۱۴)، ۴۶/۱۰، ۱۹۴، ۲۱۰، ۲۳۱ (جزء ۱۷)، ۶۲/۱۱ (جزء ۱۹)، ۱۶۴/۱۳ (جزء ۲۵)، ۱۸۴/۱۴، ۲۰۲ (جزء ۲۸)، ۲۱۶/۱۵، ۲۴۶ (جزء ۳۰).

۴- استناد به «روایت معتبر» و یا صحیح

معیار دیگر طبری، وجود روایت معتبر در جهت تأیید یکی از اقوال مختلف است. در نگاه طبری، خبر قطعی، خبر یقینی یا خبر متواتری است که از شخص رسول(ص) شنیده شده باشد (۱۳۰/۴، جزء ۶ و ۳۱۴/۵، جزء ۷ و ۱۵۵/۷، جزء ۱۲). و یا خبر صحیحی است که توسط راویان عادل از پیامبر(ص) رسیده باشد.

وی خبر قاطع را نیز یکی از مرجحات آراء و اقوال می‌داند. از جمله موارد استفاده از این معیار می‌توان موارد زیر را برشمرد:

۴-۱. انا اعطیناک الکوثر (کوثر/۱) اما تو را [چشمه] کوثر داریم. طبری ذیل این آیه می‌گوید: اهل تأویل در معنای «کوثر» اختلاف کرده‌اند، برخی گفته‌اند، «کوثر» نه‌ری است که خداوند در بهشت به حضرت محمد(ص) عطا می‌کند. برخی دیگر گفته‌اند: «کوثر»، خیر کثیر است. گروهی هم بر این باورند که «کوثر»، حوض مختص به رسول اکرم(ص) در بهشت است.^۱ سپس طبری به نقد این اقوال می‌پردازد و قول اخیر را به جهت هماهنگی با اخبار فراوان از رسول خدا، ترجیح می‌دهد. آن حضرت در این باره می‌فرماید: «هو نهرٌ اعطانیه الله فی الجنة...».

۴-۲. والسارق والسارقة فاقطعوا یدیهما جزاء بما کسبا نکالاً من الله (مائده/۳۸) او مرد و زن دزد را به [سزای] آنچه کرده‌اند، دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببرد. طبری ذیل آیه مذکور چنین می‌آورد: اهل علم در مورد سارقی که مصداق این آیه است اختلاف کرده‌اند: برخی گفته‌اند: مراد سارقی است که $\frac{1}{4}$ دینار و یا بیشتر به سرقت برده باشد؛ و این گروه به روایتی از رسول اکرم(ص) استناد کرده‌اند که فرمود: «القطع فی ربع دینار فصاعدا». بریدن [دست] در $\frac{1}{4}$ دینار و بیشتر است.

دسته دیگر گفته‌اند: مراد سارقی است که ده درهم یا بیشتر سرقت کرده باشد، و دیگر گروه نیز برآنند که مراد آیه سارقان است، خواه مورد سرقت کم باشد و یا زیاد، و این عده به ظاهر آیه - که عام است - استدلال کرده‌اند. آنگاه طبری به ترجیح تأویل کسانی که معتقدند مراد آیه سارقینی است که $\frac{1}{4}$ دینار و بیشتر سرقت کرده باشند، می‌پردازد و آن را درست‌ترین تأویل به شمار می‌آورد. وی در این مورد از وجود خبر صحیح از رسول خدا - که به همان مضمون یاد شده آمده است - بهره می‌گیرد (۴/۳۱۲، جزء ۶).

۱. یادآوری می‌کنم که در این مقاله سخن از چگونگی تفسیر طبری و نیز مبانی وی در تفسیر است؛ وگرنه برای ما روشن است که دست کم از جمله برترین مصادیق «کوثر» حضرت زهرا(س) است نک: فخر رازی. ۳۱۳/۱۱؛ نیسابوری. ۱۹۵/۳۰. برخی از استادان حضرت زهرا(س) را تنها مصداق دانسته و آراء دیگر را در پرتو نقد تاریخی نقادی کرده و مردود دانسته‌اند. نک: محمدباقر بهبودی. ۱۵۱ به بعد.

۳-۴- ألم ترکیف ضرب الله مثلاً کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء (ابراهیم/۲۴) آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده: سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است؟ ذیل این آیه چنین آورده است: اهل علم در معنای «شجره طیبه» نظرهای متفاوتی ابراز داشته‌اند. برخی برآنند که مراد از «شجره طیبه»، درخت خرما است و برخی دیگر بر این باورند که مراد از آن، درختی در بهشت است. سپس طبری قول اول را برمی‌گزیند بدان سبب که با خبر صحیح از رسول خدا(ص) هماهنگ است که می‌فرماید: «هل تدرون ما الشجرة الطيبة... فقال رسول الله(ص)... هي النخلة» (۸/۲۷۰، جزء ۱۳). آیا می‌دانید «شجره طیبه» چیست؟ پس رسول خدا فرمود: آن [شجره] درخت خرما است. برای دیگر نمونه‌ها نک: ۱/۲۰۸، ۳۳۳، ۴۴۸، ۷۵۵ (جزء ۱)، ۶۹/۲، ۷۷، ۴۱۵، ۸۳۲ (جزء ۲)، ۳۹۵/۳ (جزء ۳)، ۱۳/۲، ۲۵۷ (جزء ۴)، ۱۹/۴، ۴۹، ۶۰، ۶۲، ۸۶ (جزء ۵)، ۳۳۷/۵ (جزء ۷)، ۶/۵۶، ۱۲۳، ۲۲۰ (جزء ۹)، ۱۰/۶، (جزء ۱۰)، ۳۹/۷ (جزء ۱۱)، ۱۵۵/۷ (جزء ۱۲)، ۸/۲۷۰ (جزء ۱۳)، ۱۰/۵۴ (جزء ۱۷)، ۱۱۳/۱۲ (جزء ۲۲)، ۹۱/۱۲ (جزء ۲۴)، ۱۳/۱۳۵، ۲۱۸ (جزء ۲۶)، ۱۳/۷۱ (جزء ۲۷)، ۱۴/۱۸۷ (جزء ۲۸)، ۱۹۰/۱۵، ۲۷۸، ۴۰۷ (جزء ۳۰).

۵- استناد به اجماع اهل تأویل و یا رأی اکثریت آنها

چهارمین معیار طبری در نقد و داوری بین اقوال مختلف در تفسیر آیات، «اجماع علما و اهل تأویل یا قول و رأی اکثریت آنها» است. او در بسیاری از موارد از این معیار سود می‌جوید و اقوالی را که در جهت هماهنگی با اجماع اهل تأویل نیست به شدت رد کرده و نمی‌پذیرد.

۵-۱... و ما جعلنا الرؤیاء التي أرىناک إلا فتنة للناس و الشجرة الملعونة فی القرآن... (اسراء/۶۰) او آن رؤیایی را که به تو نمایانندیم، و اینرا آن درخت لعنت شده در قرآن را جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم. طبری ذیل این آیه آورده است که اهل تأویل در بیان مراد از «شجره ملعونه»، دیدگاههای گونه‌گونه دارند، برخی آن را به معنای «شجره زقوم» تفسیر کرده‌اند؛ و برخی دیگر گفته‌اند مراد از «شجره ملعونه» گیاهی بدون

برگ است. آنگاه وی با تکیه بر معیار اجماع علمای تأویل، قول اول را ترجیح داده و می‌گوید: مراد از شجره ملعونه، شجره زقوم است (۱۴۴/۹، جزء ۱۵).

۲-۵- کلاً ان کتاب الابرار لفی علیین (مطففین/۱۸) انه چنین است، در حقیقت، کتاب نیکان در «علیون» است. در ذیل این آمده است: اهل تأویل در مراد از «علیین» اختلاف کرده‌اند: گروهی می‌گویند: مراد از آن آسمان هفتم است. دیگر گروه می‌گویند: مراد، ستون راست عرش است و جمعی هم بر آنند که «علیین»، همان سدره‌المنتهی است. سرانجام دسته‌ای آن را به آسمان، تفسیر کرده‌اند.

سپس طبری به نقد این اقوال می‌پردازد و با استفاده از معیار یاد شده به ترجیح قول اول روی آورده و می‌گوید: «نزدیکترین سخن به صواب - براساس اجماع اهل تأویل - این است که بگوییم کتاب اعمال نیکان در بلندایی است که فقط خداوند به منتهای آن آگاه است و ما را علم به غایت و نهایت آن نیست، جز اینکه می‌دانیم پائین‌تر از آسمان هفتم نیست.» (۱۲۹/۱۵، جزء ۳۰).

۳-۵- الم ترالی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذرالموت.... (بقره/۲۴۳)
 آیا از احوال کسانی که از بیم مرگ از خانه‌های خود خارج شدند، و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟! طبری ذیل این آیه اقوال مختلف را بدین سان گزارش کرده است: برخی «الوف» را به معنای هزاران (جمع ألف) گرفته‌اند و برخی دیگر آن را به معنای «مؤتلفون» (جمع إلف) تفسیر کرده‌اند. آنگاه وی با بهره‌گیری از معیار اجماع علما و مفسران، به ترجیح قول کسانی روی می‌آورد که معتقدند مراد از «الوف» کثرت عدد است و آن را درست‌ترین تأویل می‌شمارد (۷۹۹/۲، جزء ۲)، برای دیگر نمونه‌ها نک: ۱/۱۰۹، ۱۷۸، ۱۹۰، ۵۱۱، ۷۰۵، ۷۲۶ (جزء ۱)، ۶۳/۲، ۷۹۹ (جزء ۲)، ۳۳۲/۳ (جزء ۴)، ۱۷۲/۴ (جزء ۵)، ۲۳۵/۴، ۲۶۳ (جزء ۶)، ۳۶/۵، ۵۷ (جزء ۷)، ۲۳۲/۷ (جزء ۱۲)، ۱۴۴/۹ (جزء ۱۵)، ۱۸۵/۹ (جزء ۱۶).

عم شیوه بیانی معمول عرب

طبری به «شیوه زبانی عرب» نیز تکیه‌ای درخور دارد و از آن چنان معیاری درگزینش و نقد بهره می‌گیرد. این مورد شاید بیشترین تکیه طبری را شکل دهد، بدین سان قولی را

که هماهنگ با شیوه معمول و بیان فصیح عرب و استعمال معروف کلام آنان باشد، بر سایر اقوال ترجیح می‌دهد و آرائی را که مخالف آن باشد، مردود می‌داند.

۱-۶... فقد آتينا ال ابراهيم الكتاب والحكمة واتيناهم ملكاً عظيماً (نساء/۵۴)

ادر حقیقت، ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم. طبری آورده است که اهل تأویل در معنای «ملک عظیم» اختلاف کرده‌اند. برخی آن را به معنای نبوت می‌دانند و برخی دیگر «ملک عظیم» را به معنای تحلیل زنان تفسیر می‌کنند و گروهی هم می‌گویند: «ملک عظیم» به معنای ملک سلیمان است. آنگاه طبری قول اخیر را - به دلیل مطابقت با شیوه معمول و رایج کلام عرب - ترجیح می‌دهد و به ردّ و تضعیف دیگر اقوال می‌پردازد و متذکر می‌شود که آن معنای دور از شیوه معمول زبان عرب است و روا نباشد سخن الهی را بر آنها حمل کرد (۴/۱۹۵، جزء ۵).

۲-۶... حتى إذا جاء امرنا و فارالتنور... (هود/۴۰) انا آنگاه که فرمان ما در رسید و

تنور فوران کرد. ذیل این آیه آمده است که اهل علم در مراد از «تنور» اختلاف نظر دارند. برخی آن را به معنای سطح زمین دانسته‌اند، و برخی دیگر آنرا به معنای طلوع فجر تفسیر کرده‌اند، و گروهی گفته‌اند: مراد از «تنور» قسمت مرتفع زمین است که بر سایر مکانها اشراف دارد. و «فارتنور» یعنی آب از مکانهای مرتفع و بلند زمین جوشید. دسته دیگر براین باورند که «تنور» به معنای تنور نان است. طبری در پایان این اقوال مختلف، با استفاده از این معیار در مقام تأیید و یا تضعیف آنان برمی‌آید و یادآور می‌شود، شیوه معروف و استعمال غالب در کلام عرب نظر گروه اخیر را - مراد از آن، تنور نان است - ترجیح داده و آنرا تأیید می‌کند (۷/۵۳، جزء ۱۲).

۳-۶... والذین امنوا و اتبعتهم ذریتهم بإیمان ألحقتنا بهم ذریتهم و ما التناهم من

عملهم من شیء... (طور/۲۱) او کسانی که گرویده و فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کرده‌اند، فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد و چیزی از کارهاشان را نمی‌کاهیم. محمد بن جریر آراء را بدین سان آورده است: سعید بن جبیر و ابن عباس گفته‌اند: معنای آیه این است: خداوند فرزندان مؤمنین را که به نوعی از ایمان پدرانشان پیروی کرده‌اند، به آنان ملحق می‌سازد هر چند که ایمان فرزندان به درجه ایمان پدران نرسیده باشد. این کار به جهت خوشنودی پدران صورت می‌گیرد، و در عین حال از پاداش عمل آنان کاسته

نمی‌شود و برخی دیگر بر این باورند که مراد از «الحقنا بهم ذریتهم» این است که به فرزندان همانند پدران پاداش می‌دهیم. دیگر گروه گفته‌اند: یعنی فرزندان را به سبب عمل پدرانشان داخل بهشت می‌سازیم و از ثواب پدران چیزی را نمی‌کاهیم. آنگاه طبری درباره این آراء اظهار نظر کرده و همه آنها را مورد تأیید قرار می‌دهد ولی به قول اول تمایل بیشتری ابراز می‌دارد، بدان سبب که با استعمال غالب و معانی رایج در زبان عرب هماهنگ است (۳۶/۱۳، جزء ۲۷) برای دیگر نمونه‌ها: ۱/۱۴۳، ۲۷۷، ۳۸۱، ۵۹۵، ۵۹۹، ۶۵۵ (جزء ۱)، ۳۰۷/۳، ۳۴۰، ۳۸۶ (جزء ۳)، ۹۵/۳، ۲۹۴، ۳۰۵، ۳۲۴ (جزء ۴)، ۲۰۲، ۱۹۵/۴، ۳۶۷، ۳۷۹ (جزء ۵)، ۱۲۱/۵ (جزء ۸)، ۷۳/۶، ۹۷ (جزء ۱۰)، ۹۴/۷، ۲۰۲ (جزء ۱۱)، ۵۳/۷ (جزء ۱۲)، ۱۵۹/۹ (جزء ۱۵)، ۱۰/۹ (جزء ۱۶)، ۲۳۴/۱۰ (جزء ۱۷)، ۲۲۶/۱۰ (جزء ۱۸)، ۱۱/۱۱ (جزء ۲۰)، ۱۲۹/۱۲، ۱۳۵ (جزء ۲۴)، ۶/۱۳ (جزء ۲۶)، ۱۳/۱۳، ۱۳۴ (جزء ۲۷)، ۱۸۳/۱۴، ۳۰۰ (جزء ۲۹)، ۱۲۳/۱۵ و ۲۴۸ (جزء ۳).

۷- «اصالت تعمیم»

طبری بر این باور است که کلام الهی به لحاظ معنا دامنه‌ای گسترده دارد، بدین سان تا آنجا که امکان داشته باشد می‌کوشد از تقیید و محدودسازی دامنه معنای واژه بپرهیزد. او در سراسر تفسیرش، بر تمسک به «معیار تعمیم» پافشاری می‌کند و بارها عباراتی از این قبیل را تکرار می‌نماید: «انّ ما جاء فی آی الکتاب عاماً فی معنی فالواجب الحکم به علی عمومه حتی یخصّه ما یجب التسلیم له، فإذا خصّ منه شیء کان ما خصّ منه خارجاً من ظاهره و حکم سائره علی العموم» (۴/۱۷۱، جزء ۶). تمسک بدین معیار، گاهی باعث می‌شود که طبری در میان آراء مختلف، هیچکدام را به علت محدودیت برنگزیند، بلکه خود نظری کلی‌تر پیشنهاد نماید. از جمله به کارگیری این معیار، می‌توان از موارد زیر یاد کرد:

۷-۱- والذین لا یشهدون الزور و إذا مروا باللغو مروا کراماً (فرقان/۷۲) او کسانی‌اند که گواهی دروغ نمی‌دهند و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری می‌گذرند. ذیل این آیه آمده است: اهل تأویل در بیان مراد از «لغو» نظرهای متفاوتی ابراز کرده‌اند: گروهی گفته‌اند: مراد از آن، گفتار آزاردهنده مشرکان به مؤمنان است و گروهی دیگر گفته‌اند:

مراد از «لغو»، ذکر نکاح است. جمعی دیگر «لغو» را به معنای عمل باطل و بت پرستی مشرکان تفسیر کرده‌اند؛ و سرانجام دسته‌ای هم براین باورند که «لغو» به معنای کلیه گناهان است.

از آنجا که هریک از این اقوال، تقیید و تخصیصی با خود دارد، طبری هیچ کدام از آنها را نمی‌پسندد و یادآور می‌شود که بهترین تأویل آن است که مفهوم «لغو» عام و گسترده تلقی گردد و همه معانی یاد شده را در بر گیرد زیرا «لغو» در کلام عرب هر گفتار یا هر عمل باطلی است که حقیقت و اصلی نداشته و یا قبیح باشد؛ از این رو هریک از تأویلهای سابق داخل در مفهوم گسترده آن است و به تنهایی مراد نیست، مگر اینکه دلیلی قاطع از دلایل نقلی و یا عقلی بر تخصیص آن وجود داشته باشد (۱۱/۶۴، جزء ۱۹).

۲-۷. والناشطات نشطاً (تازعات/۲) او سوگند به فرشتگان که جان مؤمنان را به آرامی گیرند | نیز طبری ذیل این آیه یادآور می‌شود: اهل تأویل در مراد از «ناشطات» اختلاف نظر دارند؛ گروهی می‌گویند: مراد از آن فرشتگان است. گروهی دیگر می‌گویند: مراد از «ناشطات»، مرگ است که روح را از بدن بیرون می‌سازد، دسته‌ای بر این باورند که «ناشطات»، همان ستارگانند که از افقی به افق دیگر می‌روند و جمعی دیگر آن را به ریسمانهایی که یک طرف آنها را حلقه زده و به گردن چهارپا می‌آویزند، تفسیر کرده‌اند. از آنجا که هریک از این تأویلات گویای تقیید و یا تخصیص است، طبری هیچ کدام را پسند نمی‌کند و می‌گوید: «بهترین تأویل آن است که مفهوم «ناشطات» عام تلقی شود و هریک از تأویلهای سابق داخل در مفهوم گسترده آن گردد، زیرا دلیل قاطعی بر تخصیص آیه وجود ندارد» (۱۵/۳۸، جزء ۳). شایان ذکر است که واژه «ناشطات» از ماده «نشط» به معنای کندن و خارج شدن (طریحی، ذیل ماده «نشط»).

۳-۷. المال و البنون زينة الحياة الدنيا و الباقيات الصالحات خير عند ربك ثواباً و خيراً ملاً (کهف/۴۶) اَمال و پسران زیور زندگی دنیایند، و نیکیهای ماندگار از نظر پاداش نزد پروردگارت بهتر و از نظر امید اینها بهتر است. طبری ذیل این آیه چنین می‌آورد: اهل تأویل در معنی و مراد از «باقیات صالحات» اختلاف کرده‌اند. برخی آن را به نمازهای پنجگانه تفسیر کرده‌اند و برخی دیگر، «باقیات صالحات» را ذکر تسییحات

اربعه دانسته‌اند، و گروهی بر آنند که مراد از «باقیات صالحات» کلیه اعمال خیر مانند: ذکر، نماز، روزه، حج، جهاد، صدقه، صلّه رحم... است؛ و دیگر گروه بر این باورند که مراد از آن، کلام طیب است.

سپس طبری در پایان این آراء مختلف می‌گوید: «بهترین تأویل این است که بگوییم: مراد از «باقیات صالحات» کلیه اعمال خیر است، زیرا همه آنها از زمره اعمال صالحند که برای صاحبش در آخرت باقی می‌مانند و خداوند متعال، نه در قرآن و نه در خبر رسول خدا(ص)، باقیات صالحات را به یک معنای خاص محدود نکرده است. بدین سان نمی‌توان آن را - بدون دلیل و حجت - تخصیص زد.

۴-۷- ان الذین کذبوا بایاتنا و استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء... (اعراف/ ۴۰) ادر حقیقت، کسانی که آیات ما را دروغ شمردند و از ایذیرفتن آنها تکبر ورزیدند، درهای آسمان را برایشان نمی‌گشایند. طبری ذیل این آیه یادآور می‌شود که اهل تأویل در تفسیر آیه لا تفتح لهم ابواب السماء اختلاف نظر دارند. برخی گفته‌اند: یعنی درهای آسمان بر روی ارواح کفار بسته می‌شود. برخی دیگر گفته‌اند: یعنی درهای آسمان برای صعود ارواح و اعمال کفار گشوده نمی‌گردد و گروهی نیز گفته‌اند: یعنی اعمال خیر و ادعیه آنان بالا نمی‌رود. سپس طبری با تمسک به قاعده عموم، در صدد گزینش تفسیری مناسب برمی‌آید که همه معانی را در برگیرد و چنین می‌گوید: «خداوند تعالی گزارش «لا تفتح لهم ابواب السماء» را به طور عام بیان کرده، از این رو، نمی‌توان آن را بدون حجت قطعی به مورد خاص محدود کرد؛ روایات رسول خدا(ص) نیز مؤید عموم معنی است.» (۵/ ۲۳۲، جزء ۸) برای دیگر نمونه‌ها نک: ۱/ ۱۴۸، ۱۴۹ (جزء ۱)، ۲/ ۹۷، ۴۱۱، ۵۴۸، ۵۷۱ (جزء ۲)، ۳/ ۴۱۱، ۲۹۴/ ۳، ۳۲۹ (جزء ۴)، ۴/ ۳۲۸، ۳۹۶ (جزء ۵)، ۵/ ۳۷۹ (جزء ۷)، ۵/ ۲۳۲، ۸/ ۱۱۷، ۶/ ۴۲ (جزء ۹)، ۷/ ۱۴۲ (جزء ۱۱)، ۹/ ۱۶۱، ۳۱۸ (جزء ۱۵)، ۱۰/ ۱۰۹ (جزء ۱۷)، ۱۱/ ۶۴ (جزء ۱۹)، ۱۲/ ۷۱ (جزء ۲۲)، ۱۲/ ۴ (جزء ۲۳)، ۱۳/ ۱۷۲ (جزء ۲۶)، ۱۴/ ۲۲۹، ۲۸۷ (جزء ۲۹)، ۱۵/ ۳۸، ۱۲۶، ۱۹۱، ۴۶۰ (جزء ۳۰).

۸- فرهنگ روزگار نزول

قرآن کریم در روزگاری نازل شده است که مردمان با فرهنگ و ارزش‌هایی زندگی می‌کردند، بی‌گمان قرآن بدون در نگرستن به آن فرهنگ سخن نگفته است. اما اینکه تعامل قرآنی با آن فرهنگ چگونه بوده است «سخنی است که باید گفته آید در مقام دیگری». به هر حال مفسران با توجه به فرهنگ نزول و مرتبط ساختن آیه با آن در تبیین و تفسیر آیه نکته‌های آموزنده‌ای ارائه داده‌اند، طبری در این زمینه در تفسیر آیات کوششی درخور دارد و توجه بدان را چونان معیاری در ارزیابی نقل‌ها و دیدگاه‌ها و یا استوار سازی دیدگاه خود بسی به کار گرفته است.

۸-۱- حَرَمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةَ وَ الْمَوْقُودَةَ وَ الْمَتْرَدِيَةَ وَ النَّطِيحَةَ وَ مَا أَكَلَ السَّبْعَ إِلَّا مَا ذَكَيْتُمْ وَ مَا ذَبَحَ عَلَى النَّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسْقٌ... (مائده/۳) [گوشت مردار و خون و گوشت خوک و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند و حیوانات خفه شده و به زجر کشته شده و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند و باقیمانده صید حیوان درنده مگر آنکه (به موقع به آن حیوان برسید و) آن را سر ببرید و حیواناتی که روی بتها (یا در برابر آنها) ذبح می‌شوند (همه) بر شما حرام شده است. طبری ذیل این آیه می‌گوید: «مراد از «تستقسما بالازلام»، تفأل زدن به وسیله تیرهای مخصوص است، چون در زمان جاهلیت به منظور استعلام خیر و شر در کارها و تمییز کار نافع از کار زیانبخش، با تیرهای مخصوص تفأل می‌زدند.» (۴/۱۰۱، جزء ۶). بدین سان، طبری با توجه به «عادات عرب» و توجه به فضای نزول، آیه را تفسیر کرده و دیدگاه خود را با توجه بدان استوار ساخته است.

۸-۲- وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانُ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ إِيْمَانَكُمْ فَاتُوهُمْ نَصِيْبَهُمْ... (نساء/۳۳) [و از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان، و کسانی که شما ابا آنان ایمان بسته‌اید، برجای گذاشته‌اند، برای هریک از مردان و زنان و وارثانی قرار داده‌ایم. طبری بعد از بیان اختلاف مفسران در تفسیر این آیه، از تاریخ عرب و عادات و شیوه‌های معمول و متداول بین آنها بهره جسته، و به تأیید قولی و تضعیف دیگری می‌پردازد و متذکر می‌شود، همه آگاهان به تاریخ عرب می‌دانند که همبستگی و پیوند

مبتنی بر قسم و عهد و میثاق، منحصر هم‌پیمانان است نه دیگران، بنابراین صحیح‌ترین تأویل این است که مورد آیه، هم‌پیمانی باشند که از راه حلف و عهد و میثاق در کنار هم تشکیل می‌یابند (۷۱/۴، جزء ۵) برای دیگر نمونه‌ها نک: ۲/۲۶۸، ۳۳۴، ۳۸۰، ۳۸۵، (جزء ۲)، ۳/۱۴۲، ۳۱۵ (جزء ۳)، ۳/۴۶ (جزء ۴)، ۴/۷۸ (جزء ۵)، ۴/۱۶، ۱۰۱ (جزء ۶).

۹- استناد به قیاس

طبری فقهی است بزرگ و صاحب مکتب، و در فقه خود دارای مبنا و اصول، بحث از فقه طبری که در تفسیرش جلوه‌ای خاص دارد، مجال دیگری را می‌طلبد، او در تفسیر آیات گاه به «قیاس» که از منابع استنباط است روی آورده. ابتدا بنگریم او از «قیاس» چه تفسیری دارد وی در تعریف قیاس نوشته است: «انّ القیاس انّما هو ردّ الفروع المختلفه فیها إلى نظائرها من الاصول المجمع علیها، و لا خلاف بین الجميع من الحجّة» (۷۵/۵، جزء ۷). قیاس عبارت از بازگرداندن فروع مورد اختلاف به نظایرشان از اصول مجمع علیه است و تمام علما قائل به حجیت قیاس می‌باشند. از جمله به کارگیری این معیار، در جرح و تعدیل روایات، سخن طبری در مورد ذیل است:

۹-۱- واللّه یرید أن یتوب علیکم و یرید الذین یتبعون الشهوات أن تمیلوا میلاً عظیماً (نساء/ ۲۷) او خدا می‌خواهد تا بر شما بیخشاید، و کسانی که از خواسته‌های نفسانی پیروی می‌کنند، می‌خواهند شما دستخوش انحرافی بزرگ شوید. طبری ذیل این آیه آورده است که اهل علم در معنای «الذین یتبعون الشهوات» اختلاف نظر دارند؛ برخی گفته‌اند: مراد از آن، افراد زناکار است. برخی دیگر گفته‌اند: مراد از «الذین یتبعون الشهوات» یهودیان و مسیحیانند. دیگر گروه براین باورند که مراد از آن فقط یهود است و جمعی نیز معتقدند: هر فردی که در امور غیر مشروع از شهوات و خواهشهای نفسانی تبعیت کند، مصداق آیه است. آنگاه طبری براساس شیوه معمولش به جرح و تعدیل این اقوال پرداخته می‌گوید: «سخن حق این است که مفهوم آیه کلیه شهوات مذموم را در بر می‌گیرد و نه بعضی از آنها را. پس بهتر این است که آیه بر عموم حمل شود، زیرا اولاً ظاهر آیه عام است؛ و ثانیاً شاهدهی بر تخصیص از اصل یا قیاس وجود ندارد» (۴/۴۱، جزء ۵).

این گفته طبری - شاهدی بر تخصیص از اصل یا قیاس وجود ندارد - نمایانگر این مطلب است که قیاس در کنار اصل برای او حجت و قابل استناد است و حال که این حجت (قیاس) برای تخصیص آیه در اختیار او نیست، مفهوم آیه را عام و گسترده تلقی می‌کند برای دیگر نمونه‌ها نک: ۲۷/۴، ۴۱ (جزء ۵)، ۲۷/۵، ۲۵۶ (جزء ۸). آنچه آمد را می‌توان مبانی و معیارهای طبری در تفسیر دانست. که دیدیم چگونه طبری با توجه به آنها به تبیین آیات پرداخته و یا به‌گزینش اقوال و به تعبیر خودش «تأویلهای» روی آورده است.

کتابشناسی

اصفهانی، محمدحسین بن محمدحسن، نه‌ایة الدرایة فی شرح الکفایة، قم، مؤسسه آل‌البیت (ع) لاحیاء التراث، ۱۴۱۸ق/۱۹۹۸م.

ابن عماد، شهاب‌الدین ابوالفلاح، شدرات الذهب فی اخبار من ذهب، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ق.

یهودی، محمد باقر، معارف قرآنی، نشر سرا، ۱۳۸۰ش.

خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، تاریخ بغداد، دارالفکر، بی تا.

دوانی، علی، «آغاز وحی و بعثت پیامبر در تاریخ و تفسیر طبری»، یادنامه طبری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹ش.

دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ش.

ربیع، آمال محمد عبدالرحمن، الاسرائیلیات فی تفسیر الطبری، قاهره، المجلس الأعلى للشؤون الاسلامیة، ۱۴۲۲ق.

رجبی، محمود (و دیگران)، روش‌شناسی تفسیر قرآن، تهران، ۱۳۷۹ش.

سبحانی، جعفر، الحدیث النبوی بین الروایة و الدرایة، قم، مؤسسه الامام الصادق، ۱۴۱۹ق.

شاگری، سیمیندخت، «نقش سیاق در تفسیر جامع‌البیان عن تأویل آی القرآن»، فصلنامه علوم انسانی، دانشگاه الزهراء، ش ۴۱، ۱۳۸۱ش.

صدر، محمدباقر، دروس فی علم الاصول، بیروت، دارالکتب اللبنانی، ۱۹۷۸م.

طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع‌البیان عن تأویل آی القرآن، دارالفکر، ۱۴۲۰ق/۱۹۹۹م.

- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، مؤسسه بعثت، ۱۴۱۴ق.
- فخر رازی، محمد بن عمر بن حسین، مفاتیح الغیب معروف به التفسیر الکبیر، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ق.
- معین، محمد، فرهنگ معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵ش.
- مهدوی راد، محمدعلی، سیر نگارشهای علوم قرآنی، تهران، مؤسسه نمایشگاههای فرهنگی ایران (هشتمین نمایشگاه بین المللی قرآن کریم)، ۱۴۲۱ق/۱۳۷۹ش.
- نیسابوری، نظام الدین حسن، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، به کوشش ابراهیم، عطوه عوض، مکتبه الحلبي، ۱۳۸۱ق.
- واعظ حسینی، محمدسرور، مصباح الاصول، قم، مکتبه الداوری، ۱۴۰۸ق.
- یاقوت حموی، معجم الادباء، دارالفکر، ۱۴۰۰ق/۱۹۸۰م.